



# آرامش در هیاهو

## گفتگو با دکتر علیرضا زالی

جراح مغز و اعصاب

دانشیار دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

دکتر علیرضا ناصری

دکتر سید مجتبی میرعبداللهی

■ آقای دکتر، من می‌دانم که شما شب گذشته به عنوان یک پزشک، یک جراح، تا ساعت ۱۲ شب مطب بودید بعد هم بیمار بدحالی را ویژیت کردید و تقریباً ساعت دو بامداد به منزل تشریف بردید. امروز صبح هم از ساعت هفت به عنوان رئیس دانشگاه جلسه داشتید، پندری. تا همین الان که ساعت از نه شب گذشته، می‌دانم روزهای قبل هم کم‌ویش همین‌طور بوده. روزهای آنی هم همین‌طور خواهد بود. با این برنامه، شما به زندگی خودتان چه نمره‌ای می‌دهید؟

■ من از نظر کیفیت کاری برای خودم نمره زیر ۱۰ قائل هستم ولی امیدوارم با سخت‌کوشی، صرف وقت بیشتر، ورود به عرصه‌های جدید، استفاده از خرد جمعی همکارانم، گسترش کار تیمی و فراهم‌سازی فرهنگ کار جمعی، بهره‌بردن از ظرفیت‌های بالقوه در دانشگاه و گروه‌های اجرایی و فراهم‌آوری فرصت‌هایی که در دانشگاه هست و می‌تواند مورد بازنگری و بازسازی قرار گیرد، کاستی‌هایی را که در کار اجرایی خودم احساس می‌کنم بتوانم به حداقل برسانم. فکر می‌کنم مهم این است که انسان خودش را در مسیر رشد و تعالی قرار بدهد. شاید مهم‌تر از نمره‌ای که در مقطعی به خودمان می‌دهیم این باشد که در مسیر حرکت و در طول زمان احساس کنیم پیوسته در حال پویایی و نشاط و جنب و جوش هستیم. سکون چیزی است که من همواره از آن اجتناب می‌کنم و از آن نفرت دارم. فکر می‌کنم سکون برای یک عضو هیأت علمی، برای مسئول دانشگاه و برای یک بازیگر نقش‌های اجرایی کشور می‌تواند به عنوان آفتی نگران‌کننده مطرح باشد. تمام تلاش من در زندگی شخصی، حرفه‌ای، اجرایی و علمی ام دوری از اینرسی و سکون بوده و هست.

## کتاب‌های نانوشه بسیاری برای همه ما متصور است و مفهوم حرکت همین است که به دنبال انجام کارهای تازه باشیم.

و علوم پایه.

دومین دغدغه من که تقریباً از سن ۳۰ سالگی به عنوان جراح جوان تازه‌فارغ‌التحصیل با آن مواجه بودم بحث امنیت شغلی، وجود شرایط کاری مناسب، اثربخشی برای نظام سلامت، ورود به عرصه‌های تحقیقاتی و حضور در عرصه آموزش پزشکی کشور بود، هرچند قسمتی از آنها تا حدی برایم مرتفع شده اما هنوز هم دغدغه‌های آکادمیک و پژوهشی من کمافی سابق مستمرآ پا برخاست.

■ جناب دکتر، در چه شرایطی به رضایت و اغانی روحی می‌رسید؟

■ من در زمینه کار حرفه‌ای خودم فکر می‌کنم که رضایتمندی بیماران، درمان درد و کاستن از الام آنان، مهم‌ترین رضایت و ارضاء شغلی من است و همواره از خداوند خواسته‌ام که دست ما، عمل ما، نظریه‌پردازی ما و فعالیت‌های مختلفی که در ابعاد اجرایی و حرفه‌ای پزشکی داریم کمک به

مردم باشد و نهایتاً مردم بهره‌مند و منتفع شوند.

■ آقای دکتر آیا تاکنون برایتان پیش آمده که فردی به عنوان بیمار به شمامراجعت کند و هنگامی که زمان ویزیت تمام شد، «شما» نخواهید او برود، به این معنا که شما دوست داشته باشید با او حرف بزنید، به تعییری جای شما با هم عوض شده باشد: کسی به شما مراجعت کرده.

الان شما احساس می‌کنید که می‌خواهید به او مراجعت کنید.

■ بله، موارد متعددی پیش آمده بخصوص زمانی که بیمارکوک باشد احساس می‌کنم لازم است که وقت بیشتری گذاشته شود و توضیحات بیشتری برای گرفتن نتیجه درمانی بهتر به والدین داده شود. بسیاری اوقات واقعاً احساس کردم که والدین، فرزندشان را به من سپرده‌اند و خیلی علاقمند بودم که این حس اعتماد خانواده‌ها به من و حس قدرت روحی ناشی از آن در تمام طول فرایند درمان استمرار پیدا کند.

■ خارج از فاز درمان چطور؟ آیا پیش آمده که بیماری واحد ویژگی‌هایی باشد که تمایل داشته باشید پس از پایان ویزیت، به هم صحبتی و همنشینی با او ادامه بدید؟

■ بله، مصادیقی بوده که افرادی از گروه‌های مختلف اجتماعی مراجعت کردن و من احساس کردم ظرفیت‌های اخلاقی و اجتماعی که در آن فرد وجود دارد آنقدر برای من به عنوان یک شهروند جذابیت دارد که اگر می‌توانستم فضای رسمی بین پزشک و بیمار را کنار بگذاریم علاقمند بودم از مصاحبت او بهره ببرم.

■ برخی پزشکان هستند که توانایی‌های دیگری در کنار رشته تحصیلی و تخصصی خودشان دارند که این توانایی‌ها نفسه برای آنها موقعيت اجتماعی به ارمنان نمی‌آورد. مثلًاً فرض بفرمایید ممکن است یک پزشک متخصص، توانمندی‌های فراوانی مثلاً در پرورش گل‌های تزئینی داشته باشد اما کسی نمی‌داند و این هم بخشن از زندگی کاملاً شخصی است ولی گاهی برخی پزشکان آنقدر در سایر شئون زندگی پیشرفت می‌کنند که به نوعی رشته تحصیلی‌شان تحت الشاعع قرار می‌گیرد. به نظرشما این چگونه اتفاق می‌افتد که پزشکی خودش را وقف کار دیگری می‌کند؟

■ من معتقدم ورود پزشک به سایر شئون اجتماعی کار بسیار پسندیده‌ای است و باید ترغیب هم بشود. بسیاری از شخصیت‌های معروف جهانی در عرصه‌های ورزشی، هنری و اجتماعی، پزشک هستند مثل آقای بشار اسد در سوریه، آقای جعفری در عراق و یا به طور ساختن آقای ماهاتیر محمد، و این نشان می‌دهد که پزشکان علاوه بر شغل حرفه‌ای‌شان، می‌توانند در سایر شئون نیز توفیق فراوانی داشته باشند. اما من فکر می‌کنم روایی که امروزه پزشکان در بسیاری کشورهای دنیا اتخاذ می‌کنند این است که طبابت، شغل

■ جناب آقای دکتر، پزشکان علی‌الاطلاق در جامعه مورد توجه هستند. شاید به این خاطر که به هر حال مردم را در دمدمدان را درمان می‌کنند. این یک نگاه سنتی است به جامعه پزشکی. شما بعداً مسئولیت اجرایی هم گرفتید، نوع یا جنس ارتباطات اجتماعی را در این دو چگونه مقایسه می‌کنید؟

■ شاید مهم‌ترین بخش حرفه‌ای کار یک پزشک، التیام درد بیماران و کمک به درمان آنهاست و اساساً هم ما پزشکان برای همین منظور تربیت شده‌ایم. یعنی هدف اصلی از تربیت پزشکان، ارائه خدمات مطلوب، علمی، استاندارد، منطبق بر موازین علمی و همراه با توجه به شرایط بومی و فرهنگی کشورمان و نیازهای جامعه است که هیچ چیزی موجب لازم است موقعیت‌های اعتباری خاصی را تصدی کنیم که مثل همه موقعیت‌های اعتباری اجرایی، بخش موقعی از کار ما را تشکیل می‌دهد و باید تلاش کنیم در این بخش هم فضای تفاهم، ملاطفت، انسان‌دوستی و ایثارگری که جامعه ایرانی همواره از اطباء انتظار دارد را ارائه کنیم. من فکر می‌کنم پزشکان می‌توانند مکارم و ملکات اخلاق حرفه‌ای خودشان را حتی در ابعاد اجرایی زندگی‌شان به نوعی تسری دهند.

■ یک نویسنده همیشه منتظر است که روزی بهترین کارش را بنویسد. یک فیلم‌ساز همیشه منتظر است که بالاخره یک زمانی بهترین فیلم‌اش را بسازد. به نظر می‌آید که جنس کار طبابت به گونه‌ای است که پزشک باید رضایتش را در گذر ایام جستجو کند. می‌خواهم پررسم به عنوان یک شخص، موقفيت خودتان را در چه چیزی متجلی می‌بینید؟ در همین تعاملی که الان با کارتن و خانواده‌تان دارید و در همین توفیقات جاری، یا شما هم کتاب نانوشه‌ای دارید که به انتظار آن روز نوشته باشید؟

■ قطعاً همین طور است. من فکر می‌کنم کتاب‌های نانوشه بسیاری برای ما متصور است و همان‌طور که ابتداء عرض کردم اصولاً مفهوم حرکت و پویایی همین است که به دنبال انجام کارهای تازه باشیم. البته اگرچه پزشکی خود به نوعی هنر است اما تفاوت مهمی که با هنر دارد این است که خالق یک اثر هنری می‌تواند تا حد قابل قبولی در فضاهای مجازی سیر کند و بخش زیادی از فضاهای تخیلی و ذهنی شیرین را در خلق آثارش دخالت دهد، اما پزشک قاعده‌تاً مجبور است به دلیل ماهیت کارش در فضاهای رئالیستی و واقعی بیشتری سیر کند. لذا ضمن اینکه پزشک به مثاله یک هنرمند و طبابت یک عرصه هنری است اما رعایت حدود و حضور در فضای واقعی برای یک پزشک بسیار مهم است تا دچار مشکلات و آسیب‌های حاشیه‌ای نشود.

■ جناب دکتر شما اکنون در میانه دهه پنجم زندگی‌تان چه دغدغه‌هایی دارید؟

■ بخش اول، دغدغه‌های حرفه‌ای من است چون فکر می‌کنم هنوز خیلی کارها هست که در زمینه گسترش و تعالی رشته جراحی اعصاب باید انجام بدهیم تا اینکه افق‌های نوینی در این رشته در کشور ایجاد کنیم. این البته بدليل شتاب پویایی است که کشورهای پیشرفته در دو دهه اخیر در زمینه جراحی اعصاب داشته‌اند. کاری که ما باید انجام بدهیم خروج از فضای سنتی جراحی اعصاب و ورود به فضاهای جدید بین‌بخشی است، فضایی که با تخصص‌های دیگر امتحاج پیدا می‌کند و از دلان خردمندانه کارهای تیمی و مشارکتی عبور می‌کند. مثل همکاری با جراحان گوش و حلق و بینی، جراحان پلاستیک یا ورود به رشته‌های علوم اعصاب و علوم پیچیده شناختی

تعدادی از همکلاسی‌های دبیرستان شب را در کوه میست می‌کردیم. از فعالیت‌های دیگری که از دوران راهنمایی بسیار مورد علاقه‌ام بود، فعالیت‌های مذهبی و ورود به عرصه‌های سیاسی بود. یادم هست که در فضای قبل از انقلاب، زمانی که یک محصل راهنمایی بودم تقریباً تمام کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی رایکار مرور کرده بودم، همین‌طور مطالعات بسیار زیادی در خصوص انقلاب الجزایر داشتم. در همان دوران راهنمایی علیرغم سن پایینی که داشتم سعی کردم به فضاهای سیاسی ورود کنم؛ مثلاً یادم هست در سال ۵۵ تقریباً تمام ۱۰ شبی که آقای ناطق نوری در مسجد کامل سخنرانی می‌کردند، در جلسات حضور فعل داشتم.

از این قبیل فعالیت‌های جسته و گریخته در سال‌های نوجوانی داشتم، با شروع انقلاب، مدت بسیار کوتاهی - در حدود ۵-۶ جلسه - توفیق داشتم به عنوان دانش‌آموز از محضر استاد شهید دکتر بهشتی استفاده کنم که متاسفانه به دلیل شهادت ایشان، تدام این توفیق از من سلب شد.

همچنین از اوایل انقلاب با اینکه کم سن و سال بودم شروع به فراگیری فنون و آموذش‌های نظامی کردم. اوین تجربه‌ام در این زمینه در کمیته انقلاب اسلامی سلمان بود که از اوین کمیته‌های شکل گرفته بعد از انقلاب محسوب می‌شد و من کل فنون نظامی را در آنجا آموذش دیدم.

■ **متوانید ۲-۳ کتاب خاصی که آن زمان خواندید و الان کاملاً یادتان هست یا روی شما خیلی تأثیر گذاشته را نام ببرید؟**

■ قبل از انقلاب کتابی که خیلی روی من تأثیر گذاریود و چندین بار آن را مطالعه کردم کتاب «فاطمه، فاطمه است» زنده‌یاد دکتر شریعتی بود که برای من خیلی جذابیت داشت. کتاب «خسی در میقات» مرحوم جلال آلمحمد و کتاب «حج» مرحوم شریعتی هم در فضای ذهنی آن‌روز خیلی رویم تأثیرات عمیق روانی گذاشتند. مجالاتی هم قبل از انقلاب - اگر حضور ذهن داشته باشد - تحت عنوان «مکتب اسلام» منتشر می‌شد...

■ **توسط آقای مکارم شیرازی...**

■ این مجله برایم جاذبیت‌های فراوانی داشت و مستمرآ شماره‌های جدید آن را تهیه و مطالعه می‌کردم. در همان ایام یکی از کتاب‌هایی که نوع نگارش استدلالی را در ذهنم پایه‌ریزی کرد، کتاب «مناظره دکتر و پیر» بود اثر شهید هاشمی‌زاد. می‌دانید که این کتاب داستانش در یک ترن شکل گرفته و از شاکارهای شهید هاشمی‌زاد در تبیین مبانی اسلامی اسلامی دارد با شروعی جذاب و متنی عمیقاً تأثیرگذار.

در زمینه سینما آنچه که قبل از انقلاب تأثیر متفاوتی روی من گذاشت، فیلم «طبیعت بی جان» بود...

■ **اثر سپهاب شهید ثالث**

■ بله، چون به نظر یک فضای جدید بود، همین‌طور فیلم «رگبار» برایم خیلی زیبا بود...

■ **از استاد برام بیضایی**

■ این فیلم هم نگاه جدیدی به سینما را در ذهن من ایجاد می‌کرد، همین‌طور فیلم «تگسیری»...

■ **امیر نادری**

■ توفیق داشتم این فیلم را ۳-۴ بار در سینما بینم. تگسیر فیلمی بود که در زمان خودش و در نوع خودش در تتفق یک فضای ساده عاطفی، اجتماعی و غیرت عمومی و تبدیل آن به یک حرکت آمایی خونخواهانه موفق بود و روی من تأثیر بسیار زیادی گذاشت. این قبیل تجارب باعث شد دوران راهنمایی و دبیرستان، بسیار باحلاوت سپری شود.



اصلی‌شان باشد. این خیلی مهم است یعنی ضمن احترام و علاقه‌ای که به سایر شئون داریم باید طوری برنامه‌ریزی کنیم که نفس طبابت‌مان کمافی‌السابق به عنوان شغل اول و تعلق خاطر اصلی ما حفظ شود. اگر بتوانیم در حرفه پژوهشی بیشتر منشاً اثر باشیم شاید برای جامعه فعلی‌مان که هنوز هم به خدمات ما به عنوان پژوهش نیازمند است واجب‌تر باشد، البته اینها مانع‌الجمع نیستند که مانند این به حوزه‌های مورد علاقه‌مان پردازیم و اساساً من معتقدم یک پژوهش موفق پژوهشی است که در سایر شئون هم توفیق داشته باشد. اگر پژوهشکی تمام زندگی اش در یک فضای بسته غیرقابل انعطاف حرفه‌اش منحصر شود حتماً پژوهش موفقی هم نخواهد بود. از راههای توفیق یک پژوهش، اشتیاق او برای حضور در عرصه‌های اجتماعی، ورود به تم‌های روانشناختی، چگونگی ارتباط برقرار کردن با بیمار و مخاطبین، میزان ارتباط مناسب اجتماعی با سایر افراد در شئون مختلف کارحرفه‌ای است. به نظر من پژوهشی که در این زمینه‌ها توفیق نداشته باشد حتی در وظیفه ذاتی طبابت‌اش هم ممکن است توفیق لازم را به دست نیاورد.

■ **آقای دکتر در کنار طبابت و مسئولیت‌های اجرایی‌تان، گاهی در برخی حضورهای اجتماعی شما که شاهد اظهار نظرهای تخصصی‌تان در حوزه‌های غیرپژوهشی هستیم، رگه‌هایی از استعدادهای متفاوت را می‌بینیم. آیا هرگز با خودتان فکر کرده‌اید که اگر پژوهش نمی‌شدید، چه مسیری را در زندگی در پیش می‌گرفتید؟**

■ در حوزه علوم تجربی، به سمت فیزیک، فیزیک مخصوص می‌رفتم و در حیطه علوم انسانی به سمت فلسفه گرایش داشتم. البته به زمینه‌های هنری هم بسیار علاقمند بودم بخصوص سینما، فیلم‌سازی و موسیقی.

■ **به یاد می‌آورید که در دوران تحصیل راهنمایی با دبیرستان به چه چیزهایی علاقمند بودید؟**

■ بله، در دوران راهنمایی به انشاء خیلی علاقه داشتم و معمولاً انشاهای مطول و فراوانی می‌نوشتیم و به کار روزنامه دیواری و فعالیت‌های روزنامه‌ای نیز تعلق خاطر داشتم. در دوران دبیرستان به فعالیت‌های ورزشی علاقمند شدم و تقریباً همه ورزش‌ها را تجربه کدم؛ مدتی جودو، مدتی کشتی و مدت مدیلی هم فوتبال بازی می‌کردم، همین‌طور شنا که هنوز هم به آن می‌پردازم و برایم ورزش بسیار مسرت‌بخش و فرح‌انگیزی است. در کنار اینها مدت کوتاهی هم کشتی کج را انتخاب کرده بودم که بعداً احساس کردم با روحیه من سازگار نیست. حدود یک سال و نیم در رشته تکواندو فعالیت ورزشی مستمر داشتم، به صورت جدی کوهنوردی می‌کردم بطوری که با

## از دوران دبیرستان به فعالیت‌های ورزشی علاوه‌شده و تقریباً همه ورزش‌ها را تجربه کرده‌ام.

خوارزمی که درس می‌خواندم نصب کرده بودند. افرادی که آنجا جمع شده بودند و من را نمی‌شناختند داشتند بدوبیراه به صاحب این کارنامه می‌گفتند و اینکه این کارنامه دست‌نویس است و وجود خارجی ندارد! بعداً هم که به دلیلی برای کار استخدامی این کارنامه را فرستاده بودم جایی، آنها هم فکر می‌کردند این کارنامه‌ای است که با کلک جور شده!

■ سوال بعدی من برمی‌گردد به عنوان مجله، البته راجع به آرامش زیاد صحبت شده اما می‌خواهم حرفی از شما بشنوم که تکراری نیست یا کمتر تکراری است. تعبیر شما از آرامش چیست؟

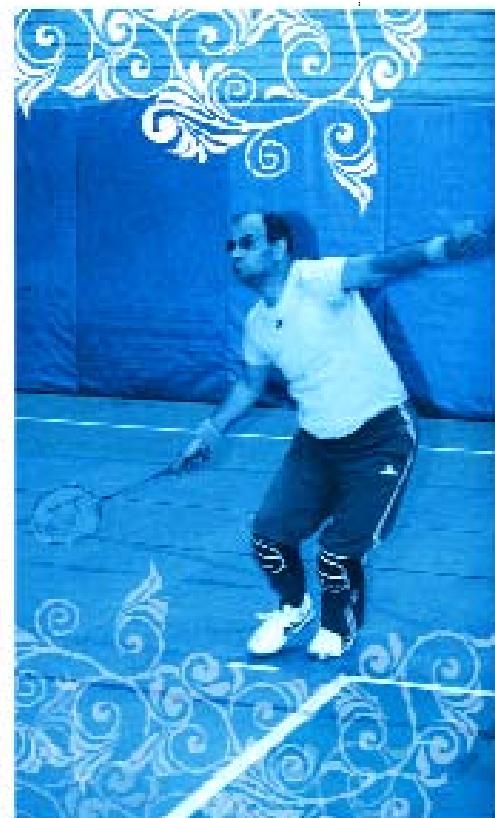
■ من فکر می‌کنم آرامش، آن شرایطی است که فرد عاری از هر گونه تنفس کری، فیزیکی، روانشناختی، اجتماعی، ارتقاطی و محیطی است و معتقدم زیباترین راه رسیدن به آرامش قلبی، راهی است که در آموزه‌های قرآنی ارائه شده «الا به ذکرا... تطمئن القلوب» نکته جالب اینکه اگر چه بخشی از مقوله آرامش، به مبانی ذهنی ما بر می‌گردد و جایگاه ذهن، مغز است اما به زیبایی در بسیاری از آموزه‌های قرآنی، قلوب، جایگزین عقول شده. این تعبیر زیبایی است که آرامش خاطری که تمام فضای درونی انسان را در بر می‌گیرد و آرامش ذهنی هم زیرمجموعه آن می‌باشد، مبنی بر آرامش معنوی قلب است و اینجاست که قرآن یاد خدا، توجه به خدا و اعتقاد به خداوند را مایه آرامش قلب‌ها می‌داند. کلمه «الا» در ابتدای آیه، تصریح و تأکیدی است که این راه، راهی یگانه و تنها نسخه نجات است. در جای جای قرآن ملاحظه می‌کنید که نگاهی که خداوند عالم به آرامش بشر دارد واقعاً از مسیر معنویت، ایمان و تقوی عبور می‌کند، مثلاً جایی در قرآن خداوند می‌فرماید «ان السمع و البصر و الفواد کل کان عنها مسئول» یعنی دید ما، قدرت شنیداری و قلب ما به عنوان بخش باطنی تدبیرگر انسان و بخش بسیار مهم وجود معنوی ما همه در مقابل خداوند مسئولند. از طرف دیگر در قرآن همواره با زاویه دید امیابخشی مواجهیم: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و اصولاً در آیات قرآنی، اولویت و

■ کمی به عقب‌تر برگردیم. می‌شود این روزها گاهی به یاد دوران کودکی بیفتد؟

■ یکی از شیرین‌ترین خاطرات من از آن دوران، زمانی است که در کلاس سوم ابتدایی شوهر خاله‌ام در یک جلسه خانوادگی ۳ جلد کتاب اطلاعات عمومی به من دادند و گفتن‌طبعی تابستان این چند کتاب را بخوان تا من از شما پرسم و یک جایزه هم پیش من داری. البته بیشتر جنبه تشویق من برای ایشان مطرح بود اما با اینکه سن زیادی نداشتم این کتاب‌ها را کاملاً از برکردم طوری که وقتی ایشان آخر تابستان سؤال کردند تمام محتوای سه جلد را کاملاً حفظ بودم که اول خیلی جدی نگرفتند ولی بعداً برایشان خلیلی جالب بود.

تجربه دیگری هم که برایم بسیار شیرین بود اینکه در کلاس سوم راهنمایی بودم دختر عمه بزرگواری داشتم که کنکور داشتند و اگر یادتان باشد آن سال سؤالات عمومی کنکور در روزنامه کیهان چاپ شد. آنروز که ایشان منزل ما آمدند بیش از نزد درصد سؤالات عمومی کنکور را خدمت ایشان پاسخ دادم. از خاطرات زیبای دیگری که از دوران تحصیل در دبستان دارم اینکه من به شکل افزایشی به نمره بیست علاوه‌شده بودم، یک روز در کلاس چهارم دبستان نمره دیکته من ۱۹/۵ شد. آنقدر این نمره در روحیه‌ام تاثیر منفی گذاشت که تمام آن‌روز را گریه کردم و خانه نرفتم. ۲-۳ ساعت مسئولین مدرسه من را دلداری می‌دادند تا بروم منزل! فردا مادر و برادرم را صدا زندند که شما توی خانه چکار می‌کنید که این بچه اینقدر مضطرب و ناراحت است؟ آنها هم گفتن‌طبعی کاری نداریم، خودش کمتر از ۲۰ را حاضر نیست پذیرد.

خاطره دیگر اینکه حتماً حضور ذهن دارید در کلاس چهارم نظری یک امتحان معرفی باید می‌گذراندیم، بعد می‌رفتیم امتحان نهایی می‌دادیم. من امتحان معرفی سال چهارم نظری معدل ۲۰ شد! این را پشت شیشه دبیرستان



زیبا و مبارکی را فراهم کنند به گونه ای که اوج آرامش رزمندگان، زمانی بود که به خط دشمن می زدند. در حماسه کربلا هم می بینیم که بعد از واقعه، وقتی از حضرت زینب(س) سؤال می شود، می فرمایند «من جُ زیبایی ندیدم». ■ آقای دکتر شما آنقدر جامع الاطراف، عمیق و با حوصله علیرغم خستگی و زمان محدودی که پیش بینی کرده بودیم پاسخ فرمودید، که عمده سوالات ما را در برگرفت، متنها نمی شود از آرامش صحبت کرد و از خانواده تغفت....

■ همین طور است واقعاً یکی از مباحث بسیار مهم در فراهم سازی آرامش اجتماعی که به مدد فرهنگ شرقی و ارزش های عمیق دینی و ملی در کشور ما وجود دارد، نقش تحکیم کننده و مودت افزین خانواده در نظام اجتماعی است و میان فضای آرامش اجتماعی و میزان آرامش و سکون در خانواده، یک ارتباط مستقیم علت و معلولی وجود دارد. ما اگر بخواهیم هم در جنبه فردی هم در جنبه اجتماعی، آرامش و اطمینان خاطر به عنوان یک فضیلت ذاتی و ملکه فردی و اجتماعی تحقق پیدا کنند، باید از بزرگراه خانواده عبور کنیم و نقش پدر و مادر، همسر و فرزندان در تحقق آرامش فردی و اجتماعی ما، نقشی بی بدل و انکارناپذیر است.

■ جناب آقای دکتر آنچه فرمودید بیشتر جنبه کلی داشت. خواهش می کنم از خانواده محترمان به طور ویژه بفرمایید.

■ من در ابتدا لازم است یادی از روح پدر بزرگوارم بکنم، دو ویژگی که ایشان داشتند و همیشه برای من درس آموز بود یکی مناعت طبع ایشان و دیگری علاقه خاص ایشان به اهل بیت بویژه حضرت ابوالفضل(ع) بود، که وقتی مغضوب ایشان پیش می آمد با اطمینان خاطر، راه حل را در توصل به حضرت جستجو می کردند. همچنین جا دارد که یادی هم از مادر مؤمنه خودم بکنم که من در دامان او پرورش یافته ام. همواره ایشان این موضوع را به من خاطر نشان کرده اند که هیچ گاه بدون وضو به من شیر نداده اند. بدون مبالغه بخش عمدت های از موقوفیت های خودم را مرهون و مدیون دعاهای مادرم می دانم و هنوز هم مفتخرم که این دعابرای من مستمرآدامه پیدا کند. همینطور همسرم به عنوان همسری فدای کار که در همه دوران کاری و تحصیلی من در کنار بوده اند و هنوز هم صبورانه و با عزت نفس و بزرگواری، سختی های زندگی حرفه ای و کار اجرایی من را بداراو ممتازت پذیرفته و همراهی می کنند و همواره حضور گرم ایشان در کنار در کسب توفیقات اجتماعی و فردی من تأثیر به سزاگی داشته است و در خاتمه: دخترم که همیشه امیدبخش من در زندگی بوده و علیرغم سن کم، نوع نگاه بزرگش به مسایل خانوادگی و پدیده های اجتماعی برای من مسرت آفرین و امیدوار کننده است و حتی گاهی به من در اتخاذ تصمیمات شجاعانه و جسورانه خانوادگی و یا اجتماعی کمک کرده است.

■ جناب آقای دکتر زالی صمیمانه از شما سپاسگزارم و اجازه من خواهیم این گفتگو را تقدیم کنم به خانواده محترم شما.

■ من هم از شما و همکارانتان تشکر می کنم. □

بهترین مقاله را انتخاب کنید SMS ۳۰۰۰۷۴۶۸ □ کد این مقاله ۱۳۱۴

تفوق بشارت بر انذار موج می زند و اینکه اگر شما در مسیر هدایت قرار بگیرید خداوند بقیه راه شما را راهنمایی خواهد کرد و راه را نشانتان خواهد داد و شما را هدایت خواهد کرد. «لَهُدِنَّهُمْ سُبُّلَنَا» نمی فرماید سبیلنا این جمع است و نشان می دهد راه های مختلفی در برابر افراد قرار گرفته آن هم به این دلیل که «جَاهَدُوا فِيْنَا» فقط کافی است شما اراده کنید در راه خدا بخواهید کاری بکنید تا «خود» راه بگویید که چون باید رفت «می بینید که این در ادبیات ملی ما هم هست. یا وقتی خداوند می فرماید «مَنْ يَتَّقَ اللهُ يَجْعَلُهُ مَحْرَجاً» کسی که تقوی پیشه کند خداوند، خود، مسیری را برای مشخص می کند یا «مَنْ يَتَرَكَ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسِيبٌ» یعنی همین که شما به خداوند توکل کنید برای شما کفایت می کند و او خودش همه مشکلات شما را حل می کند.

این ها نشان می دهند که تنها نسخه شفایخش بشر برای رسیدن به آرامش در این دوران صنعتی، در آغاز هزاره سوم، باز هم بازگشت به یک فضای اشراقی، توجه به خداوند و برگشت به ظرفیت های معنوی است که خداوند در وجود انسان به ودیعه نهاده همانظور که در سوره اعراف آورده شده، زمانی در عالم زر در یک قالب مثالی، این تعهد فطری را به خداوند داده ایم. اگر بتوانیم به فطرت خودمان برگردیم، آرامش هم در آن وجود دارد و راه تحقق آرامش، بازگشت ما به فطرت است همان چیزی که در ریم السی و توسط پیامبران به ما گفته شده. خداوند هم وقتی در قرآن می فرماید «يا آتَيْهَا النَّفْسُ الْمُطْهَنَه ارجعی الى رَبِّكَ» بازگرد به سمت خداوند در یک فضای «راضیه مرضیه» همه جای آیه، رجائ و امید به خدا است و اینکه به سمت او باز می گردیم و این فضای امیدبخش و مودت آمیزی است که اگر کسی در لطف و رحمت الهی شک کند و یأس از رحمت خداوند داشته باشد، کفر و جزو گناهان کبیره است. «این درگاه ما درگه نومیدی نیست»

■ ماز دریائیم و دریا می رویم / ماز بالائیم و بالا می رویم آنچه از دریا به دریا می روید / از همانجا کامد آنچه می روید آقای دکتر پس براساس آنچه شما فرمودید آرامش بیشتر یک مقوله Subjective هست تا Objective و امری درونی است و شاید گاهی افرادی را در موقعیت هایی بینیم که حسب ظاهر، آسایش از آنها سلب شده یا در معرض تهدیداتی هستند و لیکن در بطن آنها و در قلب آنها طمأنیه موج می زند. مثال بارزش را در دوران دفاع مقدس شاهد بودیم. با توجه به حضور در صحنه جنگی در آن سال ها می خواهم بینم در آن کوران دود و آتش و تیر و ترکش، جنگ و آرامش را در کنار هم چطور دیدید؟

■ اگر چه آدم فکر می کند دریک منازعه جنگی علی القاعدله نمی توان سراغی از آرامش گرفت اما وقتی به آن دوران به عنوان یک حرکت ارزشی نگاه می کنیم از آنجا که رزمندگان باور داشتند حضور آنها در جبهه های نبرد به خاطر یک حرکت نظامی صرف نبود بلکه برای اداء تکلیف، نزدیکی و قرب به خداوند و نزدیانی برای عروج به سمت ارزش های الهی بوده و این نگاه باعث شده بود که بین دو عرصه ای که ظاهراً آشتی ناپذیرند تلفیق بسیار



تَهْنَاهَا نَسْخَه  
شَفَاعِيَّةٍ بَشَرٍ  
بَرَىءَ رَسِيدَنَ بِهِ  
آرَامَشَ دَرَأَغَازَ  
هَزَارَهُ سَومَ، بَازِگَشَتَ  
بِهِ يَكَ فَضَائِيَّ اَشْرَاقِيَّ،  
تَوَجَّهَ بِهِ خَدَاؤَنَدَ وَ  
بَرَگَشَتَ بِهِ ظَرْفَيَّتَهَايَ  
مَعْنَوِيَّ سَتَ كَهِ خَدَاؤَنَدَ دَرَ وجَودَ  
إِنْسَانَ بِهِ وَدِيَعَهُ نَهَادَهَ اَسَتَ